

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مرحوم نائینی ابتدائاً اشاره ای فرمودند به قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح و ظواهر عبارتشان این است که این قاعده را قبول کردند و عرض کردیم هیچ دلیلی بر این قاعده وجود ندارد.

حالا به هر حال بعد از آن ایشان متعرض این مطلب شدند که بله این جمع جایی درست است که به قول ایشان مزیتی در دلالت احدهما باشد که منشأ جمع بشود، این را ایشان قبول فرمودند یعنی جمع عرفی باشد نه عقلی باشد به تعبیر ایشان، البته خب یک متعارفی بوده خود همین مرحوم نائینی هم ظاهراً در ذهنشان بوده که هر جور هست همین مطلب را درست بکنند، همان الجمع مهما امکن درستش بکنند، علی ای حال این عبارت الجمع مهما امکن کاملاً واضح است که مراد جمع عرفی نیست چون جمع عرفی که مهما امکن توش نمی آید، مهما امکن این اقوی شاهد است که مراد جمع عرفی نیست، تعجب از مرحوم نائینی است. اصولاً این قاعده الجمع مهما را عرض کردم یک مبنایی در حدیث بوده، هدفش هم این بود که تناقض و تعارض در احادیث را بردارد، بگوید احادیث با هم تعارض ندارند، هدف هم همین بوده هدف اساسی، این تعجب از مرحوم نائینی است که مهما امکن را توجه نفرمودند، فرمود مراد جمع عرفی است، اگر مراد جمع عرفی باشد چرا کلمه مهما امکن را آوردند، تعبیر مهما امکن معلوم است که عرفی نیست و إلا عرفی که عرفی است، واضح است، فرض کنید عام و خاص واضح است حمل بر خاص بشود، این کلمه مهما امکن یعنی هر راهی شده شما یک جوری مثلاً یکمی از این کم بکنید، یکمی از آن اضافه بکنید، این قدر جابجا بکنید تا این دو تا کلام با هم جفت و جور بشوند، ظاهرش این طور است پس این مطلبی که ایشان استدلال فرمودند ما چون مبانی را کاملاً واضحاً توضیح دادیم که در دنیای شیعه و در دنیای اسلام

پرسش: شامل عرف هم می شود دیگه

آیت الله مددی: مهما ممکن نمی گویند دیگه، مهما ممکن امکان یعنی فهم عرفی است خب، می گوید آب بیاور آب گرم باشد، خب معلوم است، فهم عرفی که واضح است

پرسش: اگر امکان عرفی منظور باشد جمع تبرعی امکان عرفی ندارد دیگه

آیت الله مددی: خب برای همین مهما ممکن می گویند

پرسش: شما گفتید جمع عرفی است

آیت الله مددی: نه اصلا شامل جمع عرفی نمی شود، می خواهم بگویم که شامل جمع عرفی نمی شود و لذا مرحوم شیخ هم این بحث را دارد مفصل راجع به این قاعده بحث می کند و قبول نمی کند، این که علما قبول نکردند ازش جمع عرفی نفهمیدند، بله ما می گویم جمع عرفی مقبول است جمعی که عرفی نباشد مقبول نیست، این عبارت ناظر به جمعی است که عرفی نیست

جمع عرفی که واضح است، علی ای حال این که ما جمع عرفی داشته باشیم این جای بحث نیست، بحثی در این جهت نیست، البته عرض کردم اصولا این نحوه برخورد با متون قانونی خیلی مشکل است، این بیشتر به کلمات شخصی می خورد. حالا به هر حال این تعبیر الجمع مهما ممکن در عبارت خود شیخ طوسی هم نیامده، این بعد ها آوردند که هر نحوی شده جمع بکنیم و عرض کردیم کتاب های فراوانی که نه فقط در شیعه، در میان اهل سنت هست چون دیگه من دیدم طول می کشد و إلا در کتاب های اسماعیلی ها هم رساله ای هست به نام الایضاح مال قاضی نعمان، آن هم سعی می کند جمع بکند، آن هم به همان قاعده مهما ممکن، این یک بحثی در دنیای اسلام بوده اصولا روایات را به یک نحوی جمع می کردند تا تناقض و تعارض روایت برداشته بشود و عرض کردیم مجرد جمع کردن به هر نحوی که ممکن شد ممکن است تعارض را بردارد اما این به درد دلیلیت و حجیت نمی خورد، با حجیت فاصله دارد، حالا خلال مباحث آینده هم روشن تر بشود.

به هر حال مرحوم نائینی ظاهرا این عبارت را قبول فرمودند و ظاهرا این طور فهمیدند که این عبارت ناظر به جمع عرفی است و هر دو مطلب، این دو تا مطلب محل مناقشه است، این عبارت نه دلیل شرعی دارد نه دلیل عرفی دارد الجمع مهما ممکن، نکته خاصی

ندارد برای این مطلب، بوده چرا، مذهب عده ای از علما بوده و مرحوم شیخ طوسی در عده ای از موارد جمع کرده. البته من عرض کردم چون بنا نداریم در عده ای از موارد که جمع می کند جمع را مثلاً می گوید فاول ما فی هذه الخبر که مرسل است، بعد می گوید علی تقدیر حمل بر این می کنیم، یعنی یک نوع بیشتر جنبه جدلی در کلماتشان دیده می شود، این الجمع مهما ممکن از فروع جدلی شدن کلمات است، مباحثشان را به صورت جدلی مطرح می کنند، خب اگر خبر مرسل است و ضعیف است دیگه احتیاجی به این مطلب ندارد، نکته ای نیست که این مطلب را قبول بکنیم.

به هر حال مرحوم آقای نائینی چون جمع عرفی را قبول می کند این محل بحث نیست، جمع عرفی کاملاً قابل قبول است مثلاً در همین روایتی که خواندیم از اهل سنت لیامکم خیارکم، بعد گفت که صلّوا خلف کل برّ و فاجر، خب ایشان جمع کرد این بر و فاجر یعنی سلطان، خب خلاف ظاهر است، بعد دارد لابد للناس من امام برّ أو فاجر، این را به معنای سلطان این درست است، این واضح است، لابد للناس من امام این فهم عرفی است دیگه، این نکته عرفی دارد، آن جا تعارض می بیند، بله ممکن است این طور بگویند در جمع بین این دو تا، یکی وظیفه خود امام جماعت است آن باید آدم خوبی باشد، یکی وظیفه مردم است این از این راه، این هم می شود جمع بکنند، این وظیفه در باب هدیه دارند مستحب است کسی که قرض گرفته یک زیادی بدهد به شخصیک هدیه ای بهش اضافه بکند، از آن طرف هم مطلوب است برای کسی که قرض داده هدیه بگیرد، خب جمعش کردند به این ترتیب که برای یکی مستحب است و برای یکی مکروه است، یکی یک وظیفه دارد و یکی یک وظیفه، آن روایت را اگر این جوری که من عرض کردم باز معقول تر بود تا این نحوی که خود ایشان جمع کردند. به هر حال این را می شود فهمید یعنی بحث کلی این است که حالا من در خلال مباحث عرض می کنم ابتدائاً تصور یک حجت می شود، بعد تصور این که این حدیثی که حجت است اطلاق دارد، بعد تصور تعارض می شود که ما این تعارض را چکار بکنیم؟ مثلاً خذ من اموالهم صدقة داریم، پیغمبر در نه چیز قرار داد و عفی عما سوی ذلک، از آن ور هم آمده گفته که امیرالمومنین در اسب که جزء آن نه تا نیست زکات قرار دادند، خب این ها جمع کردند بین این دو تا چکارش بکنیم؟ حاصلش را جمع کردند که زکات در اسب مستحب است، با آن عفی عما سوی ذلک بسازیم، و ما توضیح دادیم نه خذ من

اموالهم مطلق است، به اطلاقش محفوظ است، پیغمبر اکرم به عنوان سنت ثابت تا روز قیامت در نه چیز قرار دادند، در بقیه عفو کردند، نه این که گفتند نیست، راجع به بقیه صحبتی نکردند. امیرالمومنین هم حکم حکومتی فرمودند در زمانشان که از اسب گرفته بشود و آن شرائط زکات هم که هست مثلاً نصاب ندارد، در آن زکاتی که از امیرالمومنین نقل شده عفو هم ندارد، هر یک دانه اسب این قدر، اسب عربی باشد این قدر، غیر اصیل باشد این قدر، غیر اصیل این قدر، نه توش نصاب دارد نه توش عفو دارد، هیچ کدام از این حساب ها را ندارد. این اصلاً با همدیگه تعارض دارند.

پرسش: دارد یک دینار

آیت الله مددی: همین دینار و دینارین

حالا آن مقدارش را کار نداریم، من مقدارش را عرض نکردم پس این اصلاً تعارضی مطرح نیست یعنی این ها اول فهمیدند که اطلاق آیه مبارکه خذ من اموالهم صدقة تقیید می خورد به سنت رسول الله پس خذ من اموالهم یعنی خصوص نه چیز، ببینید اطلاق را تقیید زدند، وقتی تقیید زدند می شود خصوص نه چیز، در غیر نه چیز نیست، از آن ور امیرالمومنین در اسب گرفتند که جز آن نه تا نیست فلذا تخصیص قائل شدند. از آن ور چون دارد که عفی، از آن ور حضرت گرفتند گفتند یستحب، زکات، اصلاً این ها یک مقدماتی در ذهن مبارکشان آمده تا به این جا رسیدند و معلوم شد که این مقدمات روشن نیست، خذ من اموالهم صدقة یک حکم عامی است، مطلق است، پیغمبر اکرم به عنوان سنتی که راجع به جامعه اسلامی می شود تا روز قیامت در نه چیز قرار دادند، در بقیه هم سکوت فرمودند، معنای سکوت را به این معنا بگیریم که غیر این نه چیز آن که حاکم باشد و حکومتش درست باشد، حاکم درست اسلامی باشد می تواند با یک شرایط خاصی در بقیه اموال طبق شرائطی که در جامعه می آید بگیرد و این تخصیص نیست، تخصیص کتاب، این به اصطلاح یا به قول ابن حزم اخذ به یک آیه دیگه، آن آیه هم نیست مثلاً ابن حزم می گوید اگر در یک روستایی، در یک شهری زکات را گرفتند به فقرا دادند و لکن هنوز فقر از این جامعه ریشه کن نشده، باز حاکم باید اضافه بر زکات اموال دیگری از

مردم بگیرد تا فقر را بردارد، اصلاً باید فقر در جامعه نباشد، ایشان آن آیه و الذین فی اموالهم حقٌ للسائل المحروم را که اصلاً این یک عنوان دیگری است غیر از زکات است، خذ من اموالهم یک عنوان دارد.

علی ای حال توضیح این مطالب احتیاجی به بحث فقه دارد، این ها سعی کردند این مسائل را لباس اصولی بهش بدهند که در حقیقت وضع درست، وضع فقهیش خودش روشن نیست دیگه، چه بخواد ازش انتزاع مسائل اصولی بکنیم.

علی ای حال مرحوم آقای نائینی قدس الله سره می فرمایند آن جمعی که مقبول است دو تا است، یکی این که احدهما نصاً فی مدلوله و الآخر ظاهراً، این یک مورد، آن وقت از قبیل نص و ظاهر مثل عام و خاص گرفتند. عرض کردیم اجمالاً این مطلب درست اما کجا عام و خاص است آن مشکل کار است، اجمالاً اصل این مطلب این اصل مطلب درست لکن نحوه تخصیص و بیان، در همین بحث احرام قبل از میقات حضرت فرمودند احرام نبند إلا به این که عمره رجب باشد، خب این ظاهرش تخصیص است، ظاهرش تخصیص است خب، بعد فرمود فإن لعمرة رجب فضلاً، این که با تخصیص نمی سازد، باید بگوید فإن رسول الله قال ذلک مثلاً، اگر می خواست تخصیص باشد، این معنایش این است که جمع بین ادله کردیم، جمع بین ادله غیر از تخصیص است یعنی دو تا دلیل داریم، یک دلیلی که اصرار می کند بر عمره ماه رجب، یک دلیلی که اصرار می کند برای این که احرام قبل از میقات نباید باشد، جمع بین این دو دلیل اقتضا می کند که آن احرام قبل از میقات به عمره ماه رجب شامل نمی شود به خاطر تأکیدی که روش شده و عرض کردیم این دو اصطلاحاً اسمش را تخصیص گذاشتند این ها فنی نیست. یک مشکل اساسی ای که ما الان داریم که در فقه ما زیاد پیدا شده، در فقه اسلامی کلاً، مواردی است که عنوان تخصیص است که در حقیقت نیست، حالا بعد هم توضیحات بیشتری

عرض کردم چون اصولاً این که می گویند تخصیص از شافعی است این درست، لکن به طور کلی عرض کردیم بعد از زمان رسول الله از زمان صحابه بحث های فقهی شروع شد و عمده در بحث های فقهی یک این بود که ما موضوعاتی داریم که در قرآن و سنت حکم آن بیان نشده است، اصل مطلب این است. موضوع دومی که یواش یواش در فقاهاً خیلی تاثیر گذاشت آمدند یک عده ای از این ها را از اطلاقاتی درست کردند مثل المومنون عند شروطهم، مثل قاعده لا ضرر و لا ضرار، ده ها، صد ها فرع را با لا ضرر و لا

ضرار مخصوصا عرض کردیم در قرن دوم که قرن فقهاست یک فی الاسلام هم بهش اضافه کردند چون با این فی الاسلام به درد فقه بیشتر می خورد تا با لا ضرر و لا ضرار و لذا کرارا عرض کردیم در کتب لغت و در کتب حدیث لا ضرر و لا ضرار است، در کتب فقه لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، کتب فقهی یواش یواش این فی الاسلام اضافه شد چون با این می توانستند احکام الهی را تبیین بکنند. آن وقت قاعده حرمة الاعانة علی الاثم درست شد، همین جور قواعد، این ها آمدند آن مطلب را از این جا جواب دادند، آن وقت نکته کجا شد؟ نکته این جا این شد که مثلا یک جایی از یک طرف اعانه بر اثم بود، از یک طرف لا ضرر شاملش می شد، این تعارض ها این جوری پیدا شد، این تعارض عموم و خصوص من وجه این طوری پیدا شد و لذا خیلی از این تعارض را با نظر به دلیل حل کردند مثلا در این جا گفتند این مقدم است، در آن جا گفتند، طبق شواهدی که موجود بود آن مقدم است، این در فقه اهل بیت یعنی فقه قاعده ای که اهل سنت، آن وقت اواخر قرن دوم آمدند یک کلیاتی را از این مباحث جدا کردند اسمش را اصول گذاشتند، این ها خیال کردند با این ابداع کلیات می توانند آن مسائل فقهی را منضبط بکنند، بد هم نبود اما انصافا حالا که نگاه می کنیم کلیات خیلی کلیتش ثابت نیست، مشکل سر کلیات است، مثلا آمدند گفتند افعَل دلالت بر وجوب می کند، قاعده کلی اما این واقعیت ندارد، شما این قدر در قرآن و غیر قرآن دارید که وجوب هست افعَل نیست، افعَل هست وجوب نیست، إذا حللتُم فاصطادوا، وجوب نیست، یعنی با واقعیت فقه، با واقعیت قرآن و با واقعیت روایات چه اهل سنت و چه شیعه این نساخت، لذا ما همیشه عرض می کنیم عده ای از این مباحثی را که بعد ها آوردند در بخش هایی از اصول به عنوان قاعده کلی مثل همین بحث هایی که ایشان این جا الان دارد و شبیه این هم در بحث اطلاق و تقييد دارد، یک قیودی مطلق باید این جور باشد و فلان، این ها هیچ کدام با واقعیت فقهی نساخته و لذا هم بیشتر مثال های شخصی است، لو قال اکرم فلانا، لا تکرّم الفاسق، مثال هایی که هست، حالا این ها را در فقه در کجا داریم الله اعلم، مثال های شخصی است، آن وقت این یک مثال می زند، باز آن یک مثال دیگه می زند، باز آن یکی یک مثال دیگه و هلم جرا، این سنخ بحث ها به نظر ما نتیجه واضح و روشنی ندارد.

پرسش: تصریح نمی کنند، می گویند ظهور

آیت الله مددی: ظهور هم درست نمی کند، اصولا ما مواردی که در فقه داریم این ها ادعای اطلاق یا عموم شده مواردش واضح است و در این موارد هم اختلاف علمای اسلام، شیعه، سنی، مبانی ای که هست این ها هم تا حد زیادی واضح است، با این قواعدی که این ها فرمودند این روشن نمی شود.

حالا یکیش همین مسئله تخصیص بود که بعضی مثال هایش را زدیم و دوم این که أحدهما بظهوره أو أظهريته فی مدلوله قرينة عرفية علی التصرف فی الآخر

البته مرحوم آقازیا می گوید اظهریت مراد است یعنی گاهی اوقات هر دو بعیدند یکی ابعد است، این معیار نیست، علی ای حال عرض کردیم معیار به نظر ما انعقاد ظهور برای کلام است، این تعبیر چندان راه به جایی نمی برد و این که این ها سعی می کنند با بعضی از قواعد اسمش را قواعد بگذارند و اثبات اظهریت یا ظهور بکنند این ها کافی نیست، تا به ظهور عرفی نرسد فائده ای ندارد. حالا ایشان می فرمایند که پس ما دو معیار داریم، نصیت احدهما و اظهریت احدهما

فمن الموارد التي تدرج فی النصوصية

یکی این که احد الدلیلین اخص باشد چون بحث خاص و عام را من سابقا چند سال قبل در بحث عام و خاص و اخیرا هم مثال هایی زدیم دیگه تکرار نمی کنیم

و منها ما إذا كان لاحد الدلیلین قدر متیقن فی مقام التخاطب

در مقام تخاطب چون قدر متیقن گاهی در وجود خارجی است مثلا فرض کنید در خارج الان رب گوجه بیش از رب انار است من باب مثال، یک قدر متیقن در مقام تخاطب است و یک قدر متیقن عقلی است، این بحث را هم در این جا آقایان آوردند در جمع بین دو تا عام من وجه، هم در بحث اطلاق دارد، در بحث اطلاق عده ای دارند که قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق می شود یا نه؟ مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند که در باب اطلاق مانع از انعقاد نمی شود اما در این جا موجب جمع می شود لذا ایشان دارد

فان القدر المتيقن في مقام التخاطب و إن كان لا ينفع في مقام تقييد الاطلاق

اشاره به بحث مطلق و مقيد

ما لم يصل إلى حد يوجب انصراف المطلق إلى المقيد

اصولا اين قدر متيقن ها بايد به جايي بيايد كه يك رابطه اي بين معنا و لفظ درست بكند، تا اين رابطه را درست نكند فائده ندارد، اسمش را بگذاريد مقامت خاطب، اسمش را بگذاريد وجود خارجي، اسمش را بگذاريد قدر متيقن، بايد جوري باشد كه فرض كنيد مثلا زراره، اين قدر متيقن ما چند تا زراره هم داشته باشيم، تا گفتند زراره مراد شخص معيني است، تا كليني گفت علي عن ابيه مراد علي ابن ابراهيم است ولو علي مشترك باشد، تا در روايت آمد علي عن ابي بصير مراد علي ابن ابي حمزه است، اين واضح است يعني اين نكاتي است يك رابطه اي بايد بين لفظ و معنا پيدا بشود يا در زمينه عمومي، در زمينه عمومي هر وقت بگويند علي عن ابي بصير مراد علي ابن ابي حمزه است يا در زمينه خصوصي هر وقت كليني بگويد علي عن ابيه استادش علي ابن ابراهيم است، بالاخره بايد يك رابطه اي بين اين لفظ و اين معنا پيدا بشود، ديگه قدر متيقن علي ابن ابراهيم، اين ها به درد نمي خورد، هيچ فائده اي در اين جهات ندارد.

إلا أن وجود القدر المتيقن ينفع في مقام رفع التعارض عن الدليلين؛

پرسش: انصراف است؟

آيت الله مددی: بله بايد به انصراف برسد، فرقي هم نمي كند، اين جا آن جا فرق نمي كند. بله يك مطلبي است حالا من بعد توضيحش را عرض مي كنم

مثلا لو كان مفاد أحد الدليلين وجوب إكرام العلماء، و كان مفاد الآخر حرمة إكرام الفساق، و عُلِمَ من حال الأمر أنه يبغض العالم الفاسق
اين مطلب كه از حال ايشان، ايشان قدر متيقن اين است

أنه يكره العالم الفاسق و يكرهه أشد كراهة من الفاسق الغير العالم، فالعالم الفاسق متيقن الاندراج في عموم قوله: "لا تكرم الفساق"

یعنی ما می دانیم، این مطلبی که ایشان فرموده این مطلب اجمالا امروز هم قابل قبول است، در تعارض هم نیست، این را روح حاکم بر قانون می دانند، مثلا در جامعه هایی که سوسیالیستی است روح حاکم اجتماع است، در جامعه هایی که روح حاکم آزادی فرد است، یک روح حاکم بر قانون هست، اگر ماده قانونی یک ابهامی داشت با روح حاکم آن را روشن می کند، فرقی هم نمی کند، می خواهد تعارض باشد یا در مقام اطلاق باشد. این روح حاکم باید کاملا واضح باشد، آن منشأ می شود که اگر ابهام هایی موجود باشد ابهام را بردارند، این درست است، این مطلب ایشان درست است، این مطلب ایشان اجمالا

و یکون بمنزلة

اما این مثال های خارجی، ایشان اگر از این راه وارد می شدند روشن تر بود

و یکون بمنزلة التصريح بحرمة إكرام العالم الفاسق، فلا بد من تخصيص قوله: "لا تكرم العلماء" بما عدا الفساق منهم

حالا من نمی فهمم چرا این لا تکریم العلما چاپ کرده و محشی هم این آقایانی که چاپ کردند، من نفهمیدم لا تکریم العلماء یعنی چی؟

اکرم العلما ظاهرا، خیلی به نظرم جایجا چاپ شده، حالا به هر حال خواندیم گفتیم بخوانیم چون این ها را بخواهیم از خارج بگوییم

فلا بد من تخصيص قوله: "لا تكرم العلماء" بما عدا الفساق منهم

خیلی هم عجیب است، نمی فهمم، بالاخره این علامت این است که ما بشر بالاخره معصوم نیستیم، هر کار بکنیم، حالا یک نفر نوشته،

یک نفر دیده و تحقیق کرده و چند نفر خواندند، تا کتاب چاپ بشود خیلی مراحل می گذرانند، با تمام این ها باز ملتفت نشدند حرف

عجیبی را نوشته

فلا بد من تخصيص قوله: "اكرم العلماء" ایشان لا تکریم العلماء نوشته

علی ای حال این علامت این است که ما معصوم نیستیم

این مطلبی را که ایشان فرموده دقت بکنید این مطلب قدر متیقن و فلان و انصراف، این ها خودش یکی از مسائل اساسی است لکن

خوب دقت بکنید آن چه که ما الان در فقه بهش مبتلا هستیم فقط این نیست. حالا یک مثال خارجی بزنم فإن شهد أهل بلد آخر علی

.....

آنهم یصومون ثلاثین یوما، خب این جا شهد اهل ولد آخر مثل آقای خوئی معتقدند، البته مثل آقای خوئی در تاریخ فقه شیعه، خیلی مهم است که یک نفر قائل باشد، در این منهاج الصالحین چون بحث هلال مهم بوده با این که کتاب فتوائی است اجمالا در همین منهاج الصالحین استدلالی بحث هلال را نوشتند برای آفاق مختلف، در این قسمت منهاج الصالحین نوشتند که صاحب حدائق هم قائل به این مطلب است که اگر یک جا رویت بشود در همه جاها حجت است، کافی است، در این کتابشان این طور چاپ شده، حالا اگر چاپ های جدید برداشته باشند. عرض کنم این نشان می دهد که ایشان دنبال یک موافق بودند به صاحب حدائق برگشتند، مرحوم صاحب حدائق نوشتند که حق این است که زمین کروی نیست، صاحب حدائق این را نوشته و اگر زمین کروی بود همچنان که روز و شب به مناطق مختلف فرق می کند هلال هم فرق می کند، تعجب است! شاید برای آقای خوئی نقل کردند، من احتمال می دهم نقل کردند حالا شان ایشان اجل است و لذا اگر خورشید طلوع بکند تمام زمین روز است و اگر خورشید غروب بکند تمام زمین شب است ایشان هلال را، خدا رحمت کند مرحوم آقای ایروانی پدر این رفیق ما، ایشان در حاشیه اش نوشته کروییت زمین را امروز دیگه بچه های مدرسه ابتدائی هم بلدند، ایشان نوشته است چون زمین کروی نیست لذا اگر در جایی رویت هلال بشود، بعدش هم تصریح دارد که اگر زمین کروی بود هلال فرق می کند.

پرسش: الان در آمریکا یک نهضتی راه افتاده می گویند زمین صاف است

آیت الله مددی: قبلش هم بوده، من پنجاه سال پیش دیدم، تازه راه نیفتاده، خب به مسخره شبهه است.

علی ای حال نه بحثم سر این نیست، دقت بکنید، خود صاحب حدائق می گوید اگر کروی باشد برای همان جایی که رویت شده حجت است.

پرسش: حدائق را ندیده

آیت الله مددی: نمی شود، مگر آقای خوئی عبارت حدائق را نخواندند، بعد ایشان نسبت به صاحب حدائق، چون صاحب حدائق قائل است که اگر یک جا رویت شد برای همه جا حجت است، عنایت نفرمودند صاحب حدائق می گوید اصلا من عقیده ام این است و از آیات و روایت هم این در می آید که زمین کروی نیست.

پرسش: هذا الفرع عندهم مبنی علی کرویة الارض

آیت الله مددی: بعد می گوید کتاب می نویسم، مثل این که موفق نشده، یک کتابی می نویسم که از آیات و روایات استفاده می شود که زمین کروی نیست. تعجب از آقای خوئی است

این معنایش این است که این قول به مطلب ایشان این قدر شاذ بوده که ایشان مجبور شدند به مثل صاحب حدائق پناه ببرند. علی ای حال دقت بکنید آخه این خودش یک مطلبی است آقای خوئی تمسک کردند به اطلاق فإن شهد اهل بلد آخر، این اطلاق دارد چه دور باشد چه نزدیک باشد.

حالا شنیدم بعد از ایشان بعضی از آقایان که خب در حد علما نیستند گفتند برای کل کره زمین، حتی برای جایی که آن وقت روز است، آن دیگه مصیبتش بیشتر می شود.

علی ای حال کیف ما کان حالا خود آقای خوئی بعد ها فرمودند بلد آخر جایی که در وقت رویت هلال در این نقطه در آن جاها هم شب باشد، اگر روز باشد نه، آن جایی که مشترک است در شب. پس ایشان

خب در آن مقابل هم عده ای گفتند نه آقا بلد آخر بعید است مراد قریبه باشد مثلا در قم فرض کنید روز شب شبیه ماه را ندیدند حالا تصادفا همان شب شبیه فرض کنید در اندلس که شش ماه با قم فاصله داشته همان شب شبیه ماه را می بینند، این متعارف نبوده که اهل قم منتظر باشند یک کسی از اندلس، مصر بیاید بپرسند شما ماه را در چه شبی دیدید؟ لذا این ها آمدند گفتند انصراف دارد به بلاد قریبه، همین فرض کنید مثلا قم و تهران مثلا قم و اهواز من باب مثال، فإن شهد اهل بلد آخر انصراف دارد به بلادی که در افق با این شریکند و نزدیکند و اگر در آن جا رویت باشد ملازم دارد با رویت در این جا و نه این که، ببینید الان بحث سر این است، عده

ای مثل آقای خوئی اصرار دارند به اطلاق، فإن شهد اهل بلد آخر، البته بعد ها ایشان اطلاق را هم یکمی قید زدند و در آن جا شب باشد در وقت طلوع ماه، در وقت رویت ماه آن بلادی که شب باشد، البته این مطلبی است که ایشان فرمودند.

در این کتاب قرطبی نوشته تفاوت بین مصر و خراسان بالاتفاق و بالاجماع حجت نیست یعنی اگر در مصر رویت شد برای خراسان، الان مطالبی که آقای خوئی می گفتند خیلی فاصله بین مصر و خراسان است، با این که اهل سنت اصلا این مسئله بحث اول ماه را آن ها، آن ها هم چون سرش واضح بود چون مسائل اجتماعی بود، اختلاف بود، درگیری بود مثلاً می گفت من پول را اول ماه بهت می دهم، بعد می آمد می گفت چرا اول ماه؟ گفت من نه رویت کردم چون گاهی می دیدید که تا دو شب هم، این ها آمدند مراکز حکومتی برای این که این اختلاف ها را بردارند حاکم آمد معین کرد که الان اول ماه است، آن وقت این اول ماه فرض کنید بغداد که معین می شد تا بصره و نجف و حتی ممکن است تا کرمانشاه و اهواز و این ها هم این حکم نافذ بود اما بیاید فرض کنید برای ماوراء النهر و آخر خراسان اصلاً معقول بود مال بغداد تا آن جا بکشند، و لذا در کتاب قرطبی تفسیر قرطبی دارد که بین مصر و خراسان بالاجماع حجت نیست، این هایی که در مصر ب و دند برای خراسان حجت نیست. علی ای حال کیف ما کان حالا غرض این نبود.

پرسش: الان که خبر شش ماه طول نمی کشد

آیت الله مددی: هلال که فرق ندارد، فهم آیه و روایت صومو للرؤية، صوموا للرؤية به علم انسان کار ندارد.

پرسش: بلد آخر است، خبر بلد آخر که برسد نه یک شب که شش ماه طول می کشد تا بگویند رویت شد

آیت الله مددی: آن وقت این درست می کند؟ چون الان علم پیدا می کنید انصراف درست می کند؟

پرسش: نه منظورم این است که اشکال به آقای خوئی بکنیم

آیت الله مددی: خب عرض کردم الان عده ای هم مثل آقای خوئی شدند گفتند نه بله بلد آخر است، این بحث این جا انصراف دارد یا

انصراف دارد؟ دقت کردید؟ اهل بلد آخر انصراف به بلاد قریبه داشته باشد یا حتی شامل بشود حتی بلاد بعیده را.

پرسش: یک جایی باشد که شهادت بلد آخر همان شب به این جا برسد، اگر این نباشد شهادت بی خاصیت می شود

آیت الله مددی: شاهد به معنای شهادت نیست، شاهد به معنای رأی اهل بلد آخر

پرسش: خبرش باید برسد که

آیت الله مددی: دو روز بعد برسد، در یک قصه ای دارد ابوکریب که به عبدالله ابن عباس می گوید من شام بودم شب شنبه، عبدالله می گوید ما شب شنبه ندیدیم، می گوید من شام بودم شب شنبه دیدم، بعد ابن عباس می گوید پیغمبر گفته هر شهری به شهر خودش هکذا امرنا ابوالقاسم، با این که این از شام رسیده تا مدینه، آمده گفته من در مدینه شب شنبه دیدم، از روایاتی که به عهد صحابه می خورد این است، از روایاتی که به عهد صحابه راجع به رویت هلال می خورد در بلاد دیگه این است.

حالا من وارد بحث هلال نمی شوم، آن نکته فنی جای دیگری است.

ببینید الان بین آقایان این بحث هست که إن شاهد اهل بلد آخر انصراف دارد یا قدر متیقن دارد یا انصراف دارد یا کذا دارد به این که شهر نزدیک باشد، من عرض کردم این روایت، دو سه تا روایت به این مضمون نداریم، این روایت اصولا در آن زمان مسئله ای بوده، فرعی بوده که مطرح بوده و فقهای کوفه قائل بودند، ابوحنیفه و اصحابش نه فقهای مدینه، من همیشه عرض کردم بین فقهای کوفه و فقهای مدینه را حساب نکنید، اما در میان علمای شام بودند شیعیان در میان علمای کوفه بودند. آن فرع این بود اصل فرع خب این بود صوموا للروية و افطر للروية، تدریجا این بحث مطرح شد بحث ملازمه، حالا اگر لنکته، در قم ندیدیم، در یک شهر دیگه دیدیم، فرض کنید در تهران دیدیم، در کرج دیدیم، در اصفهان دیدیم، در قم رویت نشد این بحث هم در دنیای فقه یواش یواش از همان قرن اول آمد، اوائل قرن دوم که اصطلاحا اسمش ملازمه بین دو رویت شد، بین دو شهادت، بین دو ثبوت هلال، اهل اصفهان دیدند اهل قم ندیدند، اهل تهران دیدند اهل قم ندیدند، آیا ملازمه هست یا نه؟ این ملازمه بعد ها شکل علمی به خودش گرفت که اگر مثلا بلاد شرقی دیدند برای بلاد غربی مثلا در پاکستان دیدند برای ایران خوب است اما در ایران دیدند برای پاکستان خوب نیست، بعد ها مسئله شمال و جنوب مطرح شد، این ها بحث های علمی بود.

یکی از طرح هایی که در کوفه افرادی از قبیل ابوحنیفه، این را چون آقایان مراجعه نفرمودند، این در بدائع الصنائع کاسانی هم آمده، حرف ابوحنیفه خلاصه اش این بود که اگر اهل اصفهان اگر عامه مردم دیدند یعنی در اصفهان همه دیدند این برای قم حجت است، اگر اصفهان فقط دو نفر دیدند از باب شهادت و تعبد به شهادت این فقط برای اصفهان خوب است، به درد قم نمی خورد، این نه بحث شرقی بود نه بحث غربی بود، روشن شد بحث سر چیست؟ یک دفعه شما می گوئید در قم ندیدند، در اصفهان، می گوئید در اصفهان چی؟ همه دیدند، واضح بود همه دیدند پس برای قم هم حجت است، گفت لمانع رویت نشده اما اگر نه در اصفهان همه ندیدند دو تا عادل شهادت دادند ما دیدیم، دو نفر شهادت دادند، آن ادله حجیت به مقدار اصفهان می گیرد، به درد قم، آن قاعده ملازمه، روشن شد بحث؟ پس این روایت را خوب دقت بکنید این ها چرا اطلاق؟ من همیشه چرا روی نکته کلمات دقت می کنم برای همین جهت. این ها رفتند روی کلمه بلد آخر، اطلاق دارد یا اطلاق ندارد؟ معلوم شد نکته روی آن نیست، نکته روی کلمه اهل است، اهل بلد، اهل یعنی همه دیدند، اصلاً بحث بلد آخر نبوده، نکته روی اهل است، آن فرع دوم در روایت ما نیامده، آن فرع دوم که اگر بینة باشد، این در بدائع و صنائع کاسانی هر دو فرع آمده، اگر اهل شهر دیدند برای آن شهر دیگه هم حجت است، اگر اهل شهر ندیدند فقط بینة آمده این فقط برای آن شهر حجت است، به درد قم نمی خورد، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ این دیگه به درد قم نمی خورد. آن وقت در روایات ما این اگر بینة نیامده، این فرع دوم در مقابل فرع اول نیامده، چرا نیامده؟ چون اصل اولی این بود که باید رویت باشد، صوموا للروية، خوب دقت کردید؟ نیاز نبود، نکته فنی را دقت بکنید، نیاز نبود فرع دوم بیاید چون اصل اولی این بود که رویت خود شهر قم باید باشد، یک مورد خارج شده آن مورد آن جایی است که همه اهل اصفهان دیدند، خب انصافاً هم وجدانا همین طور است، همه اهل اصفهان ببینند این قدر علنی باشد برای قم هم حجت است، همه اهل اصفهان.

پرسش: برای قمی ها اطمینان حاصل می شود

آیت الله مددی: خب همین، این ملازمه را برای همین گفت خب، برای چی ملازمه گفت؟ می خواهد بگوید ملازمه واقعی هست، اگر همه در اصفهان دیدند خوب دقت بکنید، همه در اصفهان دیدند پس در قم مشکلی بود، یا ابری بود چیزی بوده مردم ندیدند و إلا در

قم هم اول ماه ثابت است اما اگر در اصفهان فقط دو نفر دیدند، اهل شهر ندیدند، این دو نفر دیدند، روشن شد؟ این ها بحث را بردند روی کلمه بلد آخر دعوا بلند شد، خب حالا آقای خوئی دقت فرمود این همه علمای شیعه در طول تاریخ ۱۳۰۰ سال بعد از این روایت خب چرا گفتند به درد نمی خورد؟ بلد آخر را چرا اطلاق نگرفتند؟ دقت کنید! یک دفعه این بحث الان در قرن پانزدهم علمای ما شروع کردند کلمه اطلاق پس منشا این، این که می گویم خیلی از بحث های آقایان فرضی و خیالی است الان یک بحث تندی که الان مطرح است این است که آیا اطلاق دارد یا ندارد؟ انصراف دارد یا نه؟ اصلا معلوم شد بحث اطلاق مطرح نیست، اصلا نکته نکته دیگری بوده، تلازم بین دو تا رویت، رویت در یک شهر تلازم داشته باشد با رویت در شهر دیگر، بعد ها این را بحث علمی بردند، بردند روی بحث شرقی و غربی، بعد ها بردند روی مسئله شمال و جنوب، بعد ها آمدند گفتند ماه مثلا چند ماه شمالی است، رقص محور به قول خودشان، بحث ها را برداشتند علمی کردند و الان هم که دیگه خب می دانید برنامه های علمی دارند در کجاها با دوربین قابل رویت است، در کجاها با چشم مجرد، در کجاها کم می بینند، این ها بحث های، بعد هی بحث های علمی بهش اضافه کردند.

پرسش: آقای خوئی می گویند محاق متعین نمی شود

آیت الله مددی: بله آن بحث تکوینی ایشان است، بحث ایشان چون هم بحث تکوینی دارد هم بحث تشریعی دارند، خروج از محاق، محاق که نه، ایشان می خواهند بگویند اگر خروج از محاق شد برای کل کره زمین یکنواخت است، آن بحث خروج از محاق آن بحث نجومی ماه است، ایشان اشتباه فرمودند، اصلا از این که پیغمبر فرمود صوموا للروية ناظر به محاق ندارند، چون در مسئله خروج از محاق کل کره زمین لحاظ می شود، وقتی رویت شد مناطق کره زمین لحاظ می شود

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: چون رویت است دیگه

پرسش: سه شب آخر با این یک شب اول

آیت الله مددی: شب آخر و اول ندارد، آن می آید ماه را در یک حرکت فضائی نگاه می کند، ماه را زمین را و خورشید را، این منطقه را نگاه می کند می گوید از فرض کن به قول آقایان نقطه تساوی، ماه به نقطه تساوی رسید و عبور کرد، وقتی می گوید رویت مناطق کره زمین است، آن یک دید است و این یک دید است، اصلاً این که آقای خوئی بحث تکوین را مطرح کرده

پرسش: متعدد نشده حرف آقای خوئی درست است

آیت الله مددی: نه دیگه آن بحث رویت پس چیست؟ صوموا للروية چیست؟

مضافاً که عرض کردم کراراً این حدیث در کتب اهل سنت به این متن آمده إنا أمة أمية لا نكتب و لا نحسب، ما امتی هستیم بی سواد، نه نوشتن بلدیم نه محاسبات، این حساب در این جا محاسبات نجومی مراد است، فصوموا للروية و افطروا للروية، صراحتاً آن محاسبات محاق را بر می دارد.

پرسش: حکم کلی فرمودند

آیت الله مددی: خب کلی است دیگه، ما هم حکم کلی می گوئیم

اشتباه ایشان در این جاست اصلاً دو دید به ماه است، یک دید در یک حرکت فضائی و یکی در حرکت نجومی، یک دید در روی نقاط کره زمین، رویت مال نقاط کره زمین است، در یک نقطه می شود و در یک نقطه نمی شود لذا اصولاً دو دید است، ایشان ظاهراً سهوی برایشان رخ داده، حالا شاید از بعضی کلمات دیگران دیدند.

به هر حال این مطلب را خدمتتان عرض کردیم اصلاً در این جا بحث اطلاقی مطرح نیست که بگوییم انصراف دارد یا ندارد؟ این که من می گویم مشکل کار ما که داریم الان یک بحث پر سر و صدائی که زمان ما هست إن شهد اهل بلد آخر اطلاق دارد؟ ندارد؟ بعضی ها آمدند مباحث اطلاق و قدر متیقن و انصراف و فلان و مناشیء انصراف، اصلاً تمام این بحث ها بیهوده است، سر تا پایش،

چرا؟ چون نکته روی بلد آخر نیست، نکته روی اهل است

پرسش: اصل عدم تقدیر است نه مثل و اسئل القرية است؟

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه: ۱۳۹۸/۱۱/۳۰

موضوع: نزاحم و تفاوت آن با تعارض

جلسه: ۸۴

صفحه ۱۷

آیت الله مددی: اهل بلد تصریح دارد، در روایت فإن شهد اهل بلد

پرسش: آیه قرآن چطور؟

آیت الله مددی: آیه قرآن بحث دیگری است، در این روایت دارد فإن شهد، این تصریح به این مطلب دارد

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين